

بازتاب جهانی شدن بر راهبرد منطقه‌گرایی دولت‌های جنوب

مسعود آریایی‌نیا*

دیباچه

تأمل در نقش دولت در فرآیند توسعه در باخترزمین به عنوان خاستگاه اصلی و آغازین نظریه‌پردازی توسعه همواره بارز و برجسته بوده است. به رغم وجود مبانی نظری و گرایش‌های تاریخی معطوف به نفی محوریت دولت در اداره جامعه و کاهش آن به «پاسبان شب» که کار ویژه آن تنها تأمین امنیت نیروهای تولید و حفاظت و تأمین شرایطی که باعث کارکرد روان بازار آزاد شود هم‌چنان احاله نقش محوری و هدایت‌گری به دولت برای جبران نواقص بازار آزاد و ضعف دست پنهان اقتصاد لیبرالی مورد توجه بوده است.

موضوع مهم نقش و مداخلت دولت در تنظیم امور اجتماعی و اقتصادی هم توجیه عقلانی - اقتصادی دارد و هم اخلاقی. توجیه عقلانی تأکید بر دخالت و حضور دولت در امور یادشده ناظر به ناکارآمدی است که در ذات نظم و سامانه اقتصاد لیبرال وجود دارد و

* مسعود آریایی‌نیا، نامزد دریافت درجه دکترای علوم سیاسی در دانشگاه شهید بهشتی و پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه است. (masoudary@yahoo.com)
فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال یکم، شماره ۴، بهار ۱۳۸۴، صص ۲۵۱-۲۱۵.

مارکس نیز به خوبی از آن پرده برداشته بود. توجیه اخلاقی آن معطوف به ارزش‌هایی چون عدالت (اجتماعی) و آزادی (مثبت)^(۱) بود که دولت برای جبران عقب‌افتادگی و محرومیت یا استضعاف گروه‌های مختلف اجتماعی در نظام اقتصادی حاکم و برای فراهم ساختن شرایط بهینه استفاده از مجموعه فرصت‌ها و امکانات موجود در جریان هدایت سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها، تخصیص بودجه و توزیع هر چه عادلانه‌تر ثروت و در مجموعه پیشبرد و اجرای عدالت اجتماعی به دخالت در فرآیند ساماندهی اقتصادی و اجتماعی مبادرت می‌ورزید. البته ما در اینجا بیشتر در مقام تعریف به تبیین گستره و چرایی دخالت دولت توجه نشان داده‌ایم. بدیهی است که در مقام عمل یا تحقیق ممکن است با حکایت و واقعیت دیگری روبه‌رو شویم.

به نظر نگارنده تأمل در فلسفه‌های سیاسی مدرن به ویژه ماکیاوول به عنوان بنیانگذار و آغازگر، هابز به عنوان نخستین نظریه‌پرداز دولت وهگل به عنوان فیلسوف مدرنیته که دستگاه فلسفی‌اش یکسره معطوف به بررسی سیر تکون عقل و آزادشدن انرژی نهفته در عقل خود بنیادی است که از یونان آغاز و در مسیرتاریخ به تدریج صبغه خدایگانی‌اش تحقق یافت تا اینکه در تمدن مدرن غرب یا مدرنیته غرب و در صورت دولت به نقطه کمال و تعالی خود رسید، بیشتر و بهتر می‌تواند جایگاه دولت را در باخترزمین تعیین کند. رشد ذهنیت‌محور مدرن در فلسفه شکاکیت دستوری دکارت تبلور یافته است. این فرآیند، تمهیدی است برای تکوین قطعیت و تعیین عینی که به طور نمادین در شعار «می‌اندیشم پس هستم» دیده می‌شود. این روند، بیانگر آغاز عصری است که انسان با نفی معنایابی و هویت‌مندی‌اش با ایمان و خدا و مقدسات دینی درصدد اعلام هویتی است متکی و مبتنی بر عقل خود آیین مدرن که در تلاش و تکاپوی شناخت جهان و جامعه و انسان خود را بی‌نیاز از مدد دین و وحی و خداوند می‌داند. برخلاف هویت دینی که هستی آدمی در آن جز با تکیه و ارجاع به غایتی که خداوند برای آدمی تعریف و تعیین کرده و با ارسال رسل آدمیان را به مجاهدت برای تحقق آن تنبه و تذکر داده معنا نمی‌یابد. در اندیشه مدرن، اساس هویت انسان با دارایی خود وی یعنی عقل تعریف می‌شود. عقلی که نسبت به انسان بیرونی نیست و در واقع عین خود اوست. خداوند به عنوان

موجودی بیرونی که شرع و دیانت و رسول ارسالی‌اش یوغ عقل آدمی‌اند از ساحت ذهن و ضمیر حذف می‌شود تا خود آیینی عقل کامل شود.

کوس «مرگ خدا»یی که زرتشت نیچه بر بام عالم و آدم می‌زند در واقع پیام عقل و عقلانیتی است که فارغ از هر قید و بند دینی بر دوران مدرن آدم غلبه یافته است. اما گویی سرشت آدمی را با راز آمیخته‌اند، چه در روند عقلانیت^(۷) اگر چه خداوند و دین به عنوان راز حذف می‌شوند اما جای آنها را دولت می‌گیرد و بدین ترتیب دولت شأنی‌الوهی می‌یابد. همچنین می‌توان به نظریه لویاتان هابز و فلسفه حق هگل اشارت کرد که نخستین آن به عنوان مبدع نظریه دولت مدرن و دومی به عنوان تبلورگاه کامل تفکر و عقلانیت مدرنیته به ویژه درباره دولت، با نفی هرگونه تقیدی برای دولت آن را صورت یا موجودیتی فرا اخلاقی دانسته که خود منبع صدور قواعد اخلاقی است و هیچ مرجعی بالاتر از دولت نمی‌توان سراغ گرفت.

اما اگر چه در دنیای جنوب از منظر فلسفی بسان هابز و هگل نمی‌توان آثاری را سراغ گرفت که برای دولت به اثبات شأن الهی یا مرجعیت نامه اخلاقی پرداخته باشند اما می‌توان گفت که اهمیت و مرکزیت دولت در زندگی انسان این ناحیه نیز بسیار زیاد بوده است. برخلاف نظریه سیاسی دولت مدرن در شرق همیشه با تمسک به دین و خداوند به اثبات قدرت، حکومت و حاکم پرداخته شده است. سایه خدا خواندن حاکمان و یا در دوران امویان تبدیل خلیفه رسول‌الله به خلیفه‌الله صورت شرقی تاصل‌یابی قدرت حاکمان را به نمایش می‌گذارد. هر چند در عمل اراده حاکمان در بیشتر موارد به نقض اصول اخلاقی، دینی و شرعی توسط آنان می‌انجامید اما در عرصه نظر همچنان باب و اصل تقید قدرت و حکومت به دین و شریعت باز بود.

از بحث فلسفی - سیاسی درباره اهمیت دولت که بگذریم از لحاظ عملی نیز دولت در مرکز توجه و زندگی مردم قرار داشته است. این سخن به ویژه برای دوران معاصر جنوب که عصر ورود اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی جدید، صورت‌بندی‌های اجتماعی نوین و به ویژه موضوعیت یافتن مسائل مهمی چون توسعه اقتصادی، صنعتی‌سازی، توجه و اهتمام به فن‌آوری و گسترش دانش است صادق است. به عبارت دیگر در مقام مقایسه می‌توان گفت

که در تجربه توسعه باخترزمین در دوران جدید اگر چه در نظریه‌های مختلف اهمیت نقش، جایگاه و کارکرد دولت مورد تأکید قرار می‌گیرد اما در کنار این نهاد پراهمیت، نهادهای مدنی نیز مجال مشارکت در امور سیاسی - اجتماعی و اقتصادی را پیدا کرده و در تکوین «توسعه» در آن دیار نقش قابل توجهی ایفا نمودند. اما در جنوب به علت نبود ساختارهای اقتصادی - اجتماعی لازم، دولت از همان آغاز به عنوان متولی اصلی و محوری «نوسازی و توسعه» عهده‌دار نقش‌ها و مسئولیت‌های بسیار گسترده شد.

البته گستردگی و حجم زیاد قدرت و بروکراسی دولتی در جنوب ریشه در تاریخ سیاسی - اجتماعی این جوامع و به ویژه مدل خودکامه حکومت آنها دارد که در دوره‌های مختلف متناسب با ساختار بروکراتیک آن امکان تحقق پیدا می‌کرد. توسیع حوزه مانور قدرت حکومت و دولت در دوران جدید ناشی از فراهم شدن بروکراسی مدرن و منسجم و منظمی است که از باخترزمین اخذ شده است. ورود جنوب به مرحله تازه‌ای از تجربه اجرای سیاست‌های اجتماعی - اقتصادی را می‌توان در «مرکزیت‌یابی سیاسی» خلاصه کرد. این مفهوم بیانگر تبدیل همه ابعاد حیات فردی و جمعی به حوزه دخالت، دخل، تصرف و برنامه‌ریزی دولت است. دولتی شدن زندگی در جنوب در دوره جدید البته از سرچشمه ایده دولت وستفالیایی نیز که حاوی و حامل ایده مدرن حاکمیت و اطلاق و دوام آن بود نیز سیراب می‌شد.

مقاله پیش روی از منظر تأثیرات جهانی شدن به کاهش نقش و قدرت دولت می‌پردازد. اعتقاد بر این است که فرآیند جهانی شدن در ابعاد مختلف اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی به ورود نیروهای قدرتمند جدیدی انجامیده که حوزه گستره سنتی دولت را مخدوش ساخته و به تدریج دولت را از آن ساحات خارج خواهد ساخت. پیدایش شماری از شرکت‌های بزرگ چندملیتی، پیشرفت ثروت و تکنولوژی ارتباطات، پیدایش سازمان‌های غیرحکومتی منطقه‌ای و جهانی، اقتدار سابق دولت رابه چالش گرفته‌اند. به گونه‌ای که به باور برخی اندیشمندان، دولت وستفالیایی اینک به واسطه فعالیت این نیروها دچار بحران هویت شده است. اما در مقابل، نظریه منطقه‌گرایی با تأکید بر اهمیت و قدرت دولت در عصر و فرآیند جهانی شدن بر این باور است که دولت می‌تواند با اتخاذ و اجرای استراتژی

منطقه‌گرایی آثار زیانبار جهانی شدن برای قدرت دولت را خنثی و به ویژه در منظومه نظام تولید جهانی به جایگاهی درخور دست یابد. استراتژی منطقه‌گرایی نافی کلیت جهانی شدن نیست بلکه بیشتر برای مقابله با عوامل و پیامدهای مخرب آن برای دولت و اقتدار آن و به‌علاوه مهیاسازی شرایط ورود در عرصه جهانی رقابت و مآلاً دستیابی به یک اقتصاد مطلوب رقابت‌پذیر از طریق همکاری‌های اقتصادی، علمی و فنی کشورهای مستقر در یک منطقه (جغرافیایی) پردازش شده است.

دیدگاه‌های منطقه‌گرا

نظریات موجود درباره منطقه‌گرایی از دو منظر مختلف به این موضوع توجه نشان داده‌اند. یکی از منظر نسبت آن با فرآیند جهانی شدن و دیگری نقش و جایگاه دولت در تکوین و پیشبرد آن. البته نگارنده معتقد است که دیدگاه دوم نیز نگاهی به جهانی شدن دارد اما مهم‌ترین دغدغه آن در بررسی این فرآیند تبیین نقش و موقعیت دولت است.

در گروه نخست می‌توان اندیشمندان را به دو دسته تقسیم کرد: یکی کسانی که منطقه‌گرایی را مخل فرآیند جهانی شدن و اقدامی در مقابل آن به‌شمار می‌آورند و دیگری کسانی که منطقه‌ای شدن را به مثابه سکویی برای ورود به فرآیند یا مرحله جهانی شدن تلقی می‌کنند. مخالفان جهانی شدن با توجه به انرژی که در فرآیند یاد شده در وجوه مختلف به ویژه اقتصاد برای تضعیف کشورهای در حال توسعه یا کمتر توسعه یافته وجود دارد و از آن سو یکایک کشورها به وصف انفرادی توانایی رویارویی با این روند را ندارند استراتژی منطقه‌گرایی را به عنوان بهترین گزینه برای تجمیع و تمرکز توانایی‌ها و قابلیت‌های اقتصادهای مختلف کشورهای مستقر در یک منطقه با هدف ایجاد مقاومت در برابر جهانی شدن می‌دانند.^(۳) منطقه‌گرایی از این منظر مصبوغ به اجرای سیاست‌هایی است که کاملاً در مقابل روندهای ماهوی جهانی شدن قرار دارند، زیرا «اصولاً منطقه‌گرایی بر نابرابری اقتصادی و بازرگانی پایه‌ریزی شده»^(۴) و «هم چون یک فرآیند تمرکزگرا نمایان شده و عمل می‌کند»^(۵)

موافقان روند جهانی شدن، منطقه‌گرایی را مآلاً پیش برنده روند جهانی شدن می‌دانند با این تفاوت که به علت نبود شرایط و ابزار لازم برای حضور اجزای مناطق در عملیات مختلف اقتصادی در یک چشم‌انداز جهانی، آنها به تدریج آمادگی ورود در فرآیند جهانی شدن را پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر این گروه، منطقه‌گرایی را بیشتر فرآیندی واسطه بین کشورها و جهان جهانی شده می‌دانند. مرحله‌ای که کشورهای دارای قابلیت، توانایی‌های خود را از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل و در نهایت به بازیگران فرآیند جهانی شدن تبدیل می‌شوند. البته برخی از طرفداران این نظریه جهانی شدن را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که مناطق مختلف اقتصادی و فرهنگی در نهایت به عنوان بازیگران اصلی آن وارد تعامل با همدیگر می‌شوند. یعنی جهانی شدن را نوعی ساختار متشکل از مناطق و مجموعه عملیات بازرگانی و اقتصادی میان این مناطق تصور می‌کنند.

اما از منظر دوم یعنی نقش و جایگاه دولت نیز می‌توان دو گروه را تشخیص داد: یکی کسانی که استراتژی منطقه‌گرایی را نماد و جلوه دیگری از قدرت دولت و تأثیر تعیین‌کننده آن در مسائل مختلف و به عنوان نقیض تمام عناصری که در فرآیند جهانی شدن مخمل قدرت دولت و نافی حاکمیت آن در چارچوب سرزمینی‌اش است می‌دانند. برای نمونه گروگل به منطقه‌گرایی از منظر اثبات تداوم قدرت دولت و تعیین‌کنندگی آن می‌نگرد و اصولاً منطقه‌گرایی را صرف‌نظر از سایر ویژگی‌های اقتصادی و فرهنگی‌اش در مقابل فرآیند جهانی شدن و نسبت آن با قدرت دولت، تبلورگاه استمرار قدرت و اراده دولت به‌شمار می‌آورد. گو اینکه می‌توان گفت منطقه‌گرایی از دیدگاه گروگل قابل ترجمه به دولت‌گرایی است.^(۶)

اما از منظری دیگر لازمه تکوین منطقه‌گرایی تهدید حوزه دخالت دولت و نفی انحصار تصمیم‌گیری در زمینه‌های خاص توسط کشورهای منطقه است. به عبارت دیگر اگر منطقه‌گرایی منوط به صورت‌بندی‌های خاص در عرصه‌های مختلف اقتصاد، جامعه و فرهنگ است پس باید انحصار تصمیم‌گیری از دولت به ساختار و نهادی منطقه‌ای منتقل شود. بدین ترتیب منطقه‌گرایی صورت جدیدی از اعمال قدرت و حد‌نویسی از قدرت را

برای دولت‌های عضو به ارمغان می‌آورد. در واقع «هم به یکسان‌سازی فضای منطقه‌ای کمک می‌کند و هم نقش دولت - ملت را تغییر می‌دهد.»^(۷)

جهانی شدن

مفهوم جهانی شدن یکی از مفاهیمی است که به رغم ارایه تعاریف گوناگون از آن هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. شاید بتوان از منظر تأثیر نشانه‌های دریافتی از یک شیئی در تکوین نظریه، پرتوی بر این مفهوم افکند. حالتی را در نظر بگیریم که از دور نقطه سیاه متحرکی را می‌بینیم که دارای حرکت خاص است. ذهن ما با دریافت نشانه‌های بسیار محدودی از این شیئی شروع به فرضیه‌سازی برای شناسایی آن می‌کند. به تدریج با درک و دریافت نشانه‌های بیشتر و روشن‌تر، فرضیه‌ها نیز اصلاح و یا فرضیات جدیدی مطرح می‌شوند. علاوه بر اینکه نشانه‌های صادره از یک پدیده در تکوین فرضیات مؤثرند باید به تأثیر دریافت و تحلیل نشانه‌ها از سوی پژوهشگر نیز توجه داشت.

پدیده جهانی شدن نیز امروزه هم با گوناگونی نشانه‌های صادره روبه‌رو است و هم گوناگونی دیدگاه‌ها و اذهانی که این نشانه‌ها را دریافت و به تبیین آنها می‌پردازند. در واقع به دلیل گوناگونی این دو ساحت است که ما امروزه با تنوع و اختلاف در تعاریف جهانی شدن و ارزشگذاری درباره آن و نیز هر آن چیزی که به نوعی با این فرآیند نسبت می‌یابد مانند دولت و منطقه‌گرایی روبه‌رو هستیم. گو اینکه ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جهانی شدن به خودی خود حوزه‌های جدید و البته پیچیده‌ای را فراروی ذهن محقق می‌گشاید که حیرت و ابهام می‌تواند یکی از نتایج منطقی و بدیهی آن باشد.

از نقطه نظر تحلیلی می‌توان تعاریف جهانی شدن و منطقه‌گرایی را با کاربرد معیارهای مختلفی چون فرآیند، رهیافت و نیز محتوا از یکدیگر متمایز ساخت. بدیهی است که این تفکیک تنها جنبه تحلیلی و نظری دارد و در عمل می‌توان به طور همزمان ترکیب سه عنصر را با هم دید. از منظری دیگر یعنی حوزه وقوع فرآیند جهانی شدن نیز می‌توان به تفکیک تعاریف و دیدگاه‌های اندیشمندان از این پدیده پرداخت. در این راستا نگارنده به

شناسایی سه محور کلان، میانه و خرد برای تفکیک تحولات و تبیینی که تحت عنوان جهانی شدن از آن ارائه شده است پرداخته است. گو اینکه می توان بین معیار حوزه یا برد جهانی شدن و معیارهای فوق نیز نوعی رابطه را تشخیص داد.

تعاریف معطوف به فرآیند، بیشتر جهانی شدن را با رجوع به روند و مکانیزم نزدیکی یا در هم تنیدگی اجزای مختلف جهان تعریف می کنند. تکوین دهکده جهانی مک لوهان که متضمن دو جریان به هم پیوسته و توأمان بزرگ شدن و کوچک شدن است به قول گیدنز نمایانگر حذف فاصله های زمانی و مکانی سابق از شبکه روابط ملی و بین المللی است. بزرگ شدن ناظر به حذف تمام موانع فکری، ذهنی و عینی برای شهروندان و افراد جامعه بشری در کشورها و مناطق مختلف برای برقراری ارتباطات و تعامل با سایر افراد و فرهنگ ها و دست کم آگاهی از رویدادهای مربوط به سایر جوامع و فرهنگ هاست. کوچک شدن نیز معطوف به سرعت و حجم زیاد انتقال خبرها و گزارش ها به سراسر جهان و نیز توجه مردمان جوامع مختلف بر همدیگر و اهتمام به امور یکدیگر است. بدین ترتیب حتی اگر همانند خود مک لوهان رسانه را پیام ندانیم دست کم وجود و گسترش و مهم تر از همه پیام های پخش شده از سوی آن را می توان در تکوین فضایی که در آن جوامع مختلف بعد جغرافیایی را وامی نهند و به نوعی تفاهم و یا دست کم شناخت از همدیگر می رسند عامل مهمی به شمار آورد. بنابراین در یک تفسیر موسع رسانه به مکانیزم و ابزار ایجاد شبکه جهانی یاد شده تبدیل می شود. در چشم انداز وسیع تر توسعه ارتباطات از جمله تکنولوژی حمل و نقل به گشایش مرزهای ذهنی، فکری و جغرافیایی فرهنگ ها و کشورهای مختلف منجر شده است. این پدیده خود زمینه مساعدی برای پدیده های دیگری که امروزه تحت عنوان تحرک سرمایه و نیروی کار به عنوان مشخصه های مهم جهانی شدن اقتصادی از آن یاد می شود فراهم می آورد.

تعاریف معطوف به محتوای جهانی شدن از یک سو ناظر به تحولات کم برد در زمینه های مختلف است و از سوی دیگر ناظر به تحولات با برد طولانی است که در واقع به نوعی پیشگویی شباهت می یابد. به عبارت بهتر تعاریف ناظر به تحولات کم برد،

رویدادهای اینجا و اکنون را مورد توجه قرار می‌دهند. از منظر دیگر می‌توان تعاریف محتوایی را در چارچوب سطوح سه‌گانه کلان، میانه و خرد ساماندهی کرد.

تعاریف کلان از جهانی شدن با نشانه‌های اکنون و اینجایی این فرآیند، به ترسیم تصاویر خاصی از انسان، جهان و جامعه می‌پردازند. به عبارت بهتر فلسفه‌های تاریخ مختلف چه دینی و چه غیردینی را که متضمن پیش‌بینی صورت خاصی برای جهان در آخرالزمان است می‌توان در این مقوله جای داد. مثلاً هانا آرنت با تفکیک سه مقوله labour (شغل) work (کار) و action (کنش) معتقد است که تحولات کنونی در نهایت به غلبه کنش به عنوان تبلور خودآگاهی و خودشکوفایی انسان خواهد انجامید. یعنی وضع نهایی بشر در آینده مصبوغ به تعالی‌یابی و ارتقاوی از وضعیت غلبه نیازهای بهیمی به حالت بروز و ظهور خویش‌نخواستن اوست. مصداق‌های دیگر این نوع نگرش را می‌توان در فلسفه روشنگری و نیز آرای کانت، هگل و مارکس یافت.

در واقع به دلیل وجود چنین فلسفه‌هایی است که بعضی از اندیشمندان معتقدند که جهانی شدن چیز تازه‌ای نیست بلکه آزادشدن انرژی نهفته در ایده و آرمان پیشرفت و فلسفه روشنگری است. شاید بتوان ایده جهانی شدن را به صورت محسوس‌تر در آرا فیلسوف بزرگی چون کانت دید که در پی‌گیری اصل ضرورت صلح در نهایت به ضرورت تشکیل یک حکومت جهانی می‌رسد.^(۸) در آرا فیلسوفان و ایدئولوژی‌های مدرن به آموزه‌های بسیار عمیق و نافذ دین اسلام و به ویژه مذهب شیعه درباره جهانی شدن عدل و داد و حاکم شدن اخلاق خدا محور بر جهان آن زمان نیز اشارتی شود. آموزه ظهور حتی در شخصی‌ترین معنای آن که ناظر به حضور عینی حضرت حجت (ع) در جامعه است، متضمن ایده ظهور و فعلیت تمامیت شخصیت آدمی است که در روح دمیده شده از سوی خداوند مکتوم است. شاید معنای احادیثی که دوره ظهور را دوره تکامل و ظهور ۷۲ حرف علم می‌دانند همین باشد که انسان در تقدیر خداوند به مرحله ادای تمام امانت سپرده به نخستین تعبد و بندگی و مآلاً خدای‌گونگی می‌رسد.

اما سطح خرد تعاریف محتوایی از جهانی شدن ناظر به تحولاتی است که اشخاص متأثر از روندهای جاری به ویژه توسعه تکنولوژی ارتباطات از سر می‌گذرانند. فرد در این

شرایط از زیست بوم خود - حال در اندازه شهر یا کشور - خارج و پا به دنیای بسیار بزرگی که سرعت تحولات و تنوع رویدادهای آن دهشت‌آور است می‌افکند. به عبارت بهتر شاید نخستین تحولی که فرد در معرض آن قرار می‌گیرد تحول در مکان و زمان او و در هم شکستن این دو عنصر هویت‌بخش به اوست و طبعاً تحول در مکان و زمان به تحولی در هویت وی خواهد انجامید. درباره نقش مکان و زمان در تکوین هویت آدمی ذکر این نکته کافی است که جایگاه انسان در جغرافیایی خاص متضمن موضوعیت‌یابی آداب و رسوم و آیین‌ها و اعتقادات رایج در آن مکان در فرآیند جامعه‌پذیری و تکوین هویت اوست. تاریخ و خاطرات تلخ و شیرین فردی و جمعی نیز به عنوان نماد زمان شکل‌دهنده هویت آدمی به‌شمار می‌آید.

چنانچه پیشتر گفته شد توسعه وسایل ارتباط جمعی به شکسته شدن چارچوب زمان و مکان منجر شده است. در این وضعیت انسان به میزان ارتباطش با این جهان شبکه‌ای در معرض تأثیرپذیری از شرایط زمانی و مکانی آن قرار می‌گیرد. گو اینکه این پدیده می‌تواند موجب نوعی شیذوفرنی در افراد نیز گردد به این معنی که با گرفته شدن فضا - زمان معهود و به عنوان تکیه‌گاهی که فرد براساس آن به تعیین جایگاه خود می‌پرداخت و راه خود را انتخاب می‌کرد. شخصیت فرد دچار آن چنان سیالیت و به قول نویسنده «رمان کوری» شفافیتی شود که از توان تشخیص جایگاه و انتخاب گزینه‌های خود نیز محروم گردد. به عبارت دیگر فرد در این وضعیت فاقد تکیه‌گاه مکانی و زمانی لازم برای تعیین کیستی خویش است.

هویت آدمی در واقع تصویری است که از کیستی خود دارد و مجموعه‌ای از عناصر و عوامل عینی و ذهنی در حصول این تصویر مدخلیت دارند. در مجموع می‌توان آنها را به دو مقوله کلی زمان و مکان فروکاست و یا دست کم به نقش تأثیر بسیار مهم و ژرف زمان و مکان در تکوین تصویر فوق‌آگاهی یافت و اقرار کرد. هویت از منظری دیگر ناظر به جایابی یا تعیین موضع فرد در همه مناسبات زمانی و مکانی است و از مجرای این موضع‌یابی است که فرد به تصویر خود وقوف می‌یابد. بنابراین معنای وجودی آدمی حتی در عرفانی‌ترین تعبیر و تفسیر آن با تکیه و ارجاع به «نسبت» تعیین می‌شود و تکوین

می‌یابد. مثلاً هویت دینی انسان در نسبت او با خداوند تعریف می‌شود و هویت طبقاتی او در نسبت با (طبقات) دیگر و مجموعه عواملی که در تعریف طبقه مدخلیت دارند. بنابراین، شکسته شدن چارچوب‌های زمان و مکان در فرآیند جهانی شدن به سرگشتگی و حیرانی افراد منجر می‌شود و به گفته برخی از جامعه‌شناسان به پیدایش نوعی هویت کوچ روانه در میان مردم می‌انجامد که ویژگی اصلی و اساسی آن نبود هرگونه تعلق و ضابطه است.^(۹) تصویر ارائه شده در بالا یک تصویر ایده‌آل تیپ است در حالی که در واقعیت فرآیند جهانی شدن به پیدایش هویت مقاومت نیز می‌انجامد که البته ناظر به بعد اجتماعی و ملی هویت است.^(۱۰)

اما مرتبط‌ترین سطح از تعاریف محتوایی جهانی شدن با کار ما سطح میانه است که حوزه وسیعی از فرهنگ گرفته تا اقتصاد و نهادهای مختلف را دربرمی‌گیرد. در این میان روشن‌ترین تعاریف و نیز حوزه‌ای که مفهوم جهانی شدن با اطمینان بیشتری درباره آن به کار می‌رود حوزه اقتصاد است.

اندیشمندان مختلف از چشم‌اندازهای متفاوت به تفسیر فرآیند جهانی شدن و تبیین نشانه‌های آن توجه نشان داده‌اند. نخستین ویژگی یا پیامد جهانی شدن اقتصاد، افزایش توانایی شرکت‌های چند ملیتی و صاحبان سرمایه در مقابل دولت‌ها و فراتر آمدن از چارچوب‌های جغرافیایی است که از سوی دولت‌ها بر بازیگران اقتصادی تحمیل می‌شد. کمرنگ‌شدن جغرافیا متضمن این معنا هم هست که در هم تنیدگی فعالیت شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران و صنایع مختلف در اقصی نقاط جهان به تکوین نوعی منطق و فضای اقتصادی منجر شده که بیش و پیش از هر چیز تابع اصل هزینه - سود و فارغ از تفوق عناصر غیراقتصادی است.

سیاست سرمایه و نیروی کار به عنوان ویژگی عمده جهانی شدن اقتصاد جلوه دیگری از این رویکرد فرامرزی است که در نهایت به ظهور صور جدیدی از تقسیم کار بین‌المللی انجامیده است. در این نوع تقسیم کار برخلاف گذشته که جنوب تنها عهده‌دار تأمین مواد خام صنایع مرکز سرمایه‌داری بود. امروزه منطق سود محوری صاحبان صنایع را به انتقال بخش‌هایی از تولید یک کالای متنوع‌الاجزا به جنوب تشویق می‌کند زیرا در این نقطه از

جهان، لشکری از نیروهای کار ارزان وجود دارد که البته از بسیاری از حقوق به رسمیت شناخته برای کارگران در کشورهای غربی نیز محرومند. جلوه دیگر جهانی شدن تولید، همانا تقسیم فرآیند تولید یک کالا بین مناطق مختلف جهان است به گونه‌ای که نمی‌توان کالای تمام شده را ساخت یک کشور خاص دانست. در این راستا و با هدف حذف موانع ارادی و غیراقتصادی بر سر راه نقل و انتقال کالا ساختارهایی چون گات و سازمان داد و ستد جهانی تعبیه می‌شود تا تولیدات بدون هیچ محدودیتی در شبکه‌های بازاری جهان عرضه شود. به عبارت بهتر داد و ستد آزاد جهانی هر چه بهتر تحقق پیدا کند. بدین ترتیب جهانی شدن اقتصادی «معرف روندی است که دربرگیرنده گسترش بازرگانی بین‌الملل و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، بین‌المللی شدن روزافزون بازارهای پولی، مالی و اعتباری و نیز رشد و گسترش بازارهای سرمایه خارجی می‌باشد.»^(۱۱)

اگر در گذشته منطق دولت ملی و مرزهای ملی یک کشور تعیین‌کننده نوع فعالیت عوامل تولید بود اینک منطق اقتصادی صرف بر منظومه فعالیت عوامل تولید غالب آمده است. لذا توجه به سود موجب نفی تمام محدودیت‌ها و موانعی شده که تحت عناوین مختلف در فرآیند حصول آن اختلال ایجاد می‌کند. به عبارت بهتر حجم و گستره وسیع سرمایه‌ها و تولیدات می‌طلبد که میدان عرضه آن نیز گسترش پیدا کند و برای این منظور از چارچوب مرزهای ملی و سنتی درمی‌گذرد و جنبه جهانی می‌یابد. بدین ترتیب عوامل تولید جهان را بازار یکپارچه و واحدی می‌بینند (و می‌خواهند) تا در آن نقل و انتقال سرمایه و نیروی کار به آسانی و بدون برخورد با موانع خاص صورت پذیرد. جهانی شدن از این منظر از یک سو به معنای گسترش جهان‌بینی و میدان و حوزه نگرش عوامل تولید از سطوح ملی - منطقه‌ای به سطح و چشم‌انداز جهانی است و از سوی دیگر به معنای روند روزافزون و یکپارچه و واحد شدن بازار جهانی و حذف تمامی موانع موجود در روند تکون این پدیده است و براساس همین نگرش و واقعیت است که امروزه تحرک سرمایه و نیروی کار در مقیاس جهانی قابل درک می‌شود.^(۱۲)

می‌توان مفهوم جهانی شدن اقتصادی را به‌وسیله مفهوم ادغام اقتصاد کشورها در یکدیگر توضیح داد، به این معنی که «تولید شامل جریان کالاها در ماورای مرزها و در

سلسله مراتب ادغام شده‌ی بنگاه‌های بین‌المللی سازمان‌دهی می‌شود.^(۱۳) از سوی دیگر ارتباط اقتصاد کشورها بر همدیگر و تأثیر متقابل آنها بر همدیگر آن را به صورت شبکه‌ای درآورده که به واسطه گسترش بازرگانی به هم متصل می‌شوند. نکته مهم‌تر آنکه گسترش تکنولوژی‌های پیچیده و عالی (Hi Tec) مساهمت چندین کشور در زمینه سرمایه‌گذاری در بخش پژوهش و پیشرفت (R & D) را می‌طلبد. البته همان‌طور که پیشتر یادآوری شد جهانی شدن به هیچ‌وجه متضمن برابری اقتصادی تمام کشورها نیست. بلکه به تعبیر بهتر اشاعه جهانی ضوابط کشورهای قدرتمند اقتصادی و تکنولوژیک و نیز به معنای قدرت و امکان تحرک سرمایه و مدیریت و فن‌آوری آنها در سراسر جهان است. یعنی جهان به بازار عوامل و نیروهای اقتصادی کشورهای قدرتمند تبدیل می‌شود و طبیعی است معایب و مزایای این پدیده برای کشورها براساس قدرت آنها در منظومه اقتصاد و تولید جهانی تعیین می‌شود. کشورهای پیشرفته از مواهب بیشتری برخوردار و از کل سود بهره بیشتری می‌برند در حالی که کشورهای ضعیف‌تر فرصت و امکان استفاده از روند جهانی شدن اقتصاد را ندارند و از آن‌سو در چرخه رقابت به علت نبود ظرفیت رقابت‌پذیری زیان فراوانی خواهند دید.

البته جهانی شدن به وصف بالا یعنی یکپارچه شدن بازار کل جهان و آزادی انتقال کالا به اقصی نقاط آن بیشتر، توصیف ایده‌آل از جهانی شدن است تا تحقق آن در عینیت. به عبارت بهتر جهانی شدن در مقام تعریف و آنچه که باید باشد متضمن تحقق موارد یاد شده است و شاید زمان زیادی هم به طول انجامد، اما در مقام تحقق و فعلیت هنوز تا جهانی شدن اقتصاد زمان زیادی مانده است. اقتصاد بین‌المللی هنوز جهانی نشده است. بازارها حتی بازارهای صنایع استراتژیک و شرکت‌های عمده هنوز از یکپارچگی کامل بسیار فاصله دارند. جریان‌های سرمایه توسط مقررات ارزی و بانکی محدود می‌شود. جابه‌جایی نیروی کار به واسطه کنترل مهاجرت و بیگانه‌هراسی مردم به سادگی امکان‌پذیر نیست و شرکت‌های چندملیتی هنوز هم بیشتر دارایی‌ها و مراکز فرماندهی استراتژیک خود را در کشورهایی نگه می‌دارند که از لحاظ تاریخی میزبان تعریف شده‌اند.^(۱۴)

جهانی شدن فرهنگی به عنوان رکن مهم فرآیند جهانی شدن اگر چه در مقایسه با جهانی شدن اقتصادی با تأخیر تحقق می‌یابد اما از لحاظ منطقی بر آن پیشی می‌یابد زیرا بدون باز شدن باب پذیرش همدیگر از سوی فرهنگ‌های مختلف زمینه همگرایی اقتصادی فراهم نمی‌آید. جهانی شدن فرهنگی در واقع ناظر به تحول در رویکرد جوامع و فرهنگ‌های مختلف نسبت به همدیگر است یعنی عدول از «غیریت» بینی ستیزجویانه و مصبوغ به نامنی نسبت به دیگران و نیل به تعامل و تفاعل در زمینه‌های مختلف.

به عبارت بهتر اگر در گذشته نه چندان دور هویت جمعی با تکیه بر «غیر» خواندن فرهنگ‌ها و جوامع دیگر و اتخاذ رویکرد مقابله با آنها تعریف می‌شد امروزه روند تعامل و مفاهیم به عنوان شواخص هویت‌یابی روبه قوت گذاشته است. در این مرحله شناخت همدیگر یکی از مؤلفه‌های مهم استراتژی کشورهای مختلف به هنگام ورودشان در عرصه روابط بین‌الملل است. به عبارت دیگر اگر در دوره پیش دولت تنها مرجع تنظیم روابط خارجی و تعیین کشورهای مورد رابطه بود اینک گسترش و پیچیدگی جامعه و پیدایش انواع سازمان‌های اجتماعی - فرهنگی و نیز وسعت نظر آنان در مقیاس منطقه‌ای و جهانی نهادها و سازمان‌های دیگری را هم در عرض دولت در تعیین استراتژی روابط خارجی نشانده است و در واقع روابط بین‌الدول را به روابط بین‌الملل تغییر داده و تبدیل کرده است.

بدین ترتیب روند جهانی شدن فرهنگ با کاستن از شدت وحدت نگرش غیرستیزانه جوامع تعریف جدیدی از هویت ملی را موجب شده است. به عبارت بهتر در این چشم‌انداز هویت ملی لزوماً نه معنای گذشته خود را دارد و نه در تقابل با دیگر جوامع تعریف می‌شود. تعامل و ارتباط گسترده‌ای که اینک به طرق مختلف و به یمن گسترش وسایل ارتباط جمعی به وجود آمده است لاجرم به تبادل ارزش‌های فرهنگی میان جوامع مختلف می‌انجامد که مآلاً با ورود عنصر دل‌بستگی و تعلق خاطر به آنها عناصر برگرفته از سایر فرهنگ‌ها و جوامع در کلیت هویت آن وارد می‌شود. به عبارت بهتر مداخلت ارزش‌های مختلف برگرفته از فرهنگ‌های گوناگون در تعیین و تکوین هویت جوامع،

هویت را جهانی کرده است و دست کم می‌توان گفت روند تحولات فرهنگی و ارتباطات جهانی به سوی تحقق این پدیده است.

همانند جهانی شدن اقتصادی در جهانی شدن فرهنگی نیز نابرابری شدیدی میان دولت‌های جهان وجود دارد. در این فرآیند گروهی صادرکننده ارزش‌های فرهنگی‌اند (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) و گروهی دیگر تنها مصرف‌کننده. می‌توان جایگاه هر دولتی را در فرآیند جهانی شدن فرهنگی براساس میزان دسترسی یا تفوق آن بر منابع اطلاعات و قدرت پردازش آن تعیین کرد. برای نمونه قدرت رسانه‌ای و برخورداری از تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات زمینه گسترش ارزش‌های کشور دارنده آن را آسان‌تر می‌سازد.

نکته مهمی که در این باره قابل طرح است ضمانت اجرا یافتن برخی ارزش‌های فرهنگی باخترازمین از جمله حقوق بشر و دموکراسی در جهان و نیز مراقبت برای رعایت آن از سوی کشورهای مختلف است. بدین ترتیب نگرش مدرن درباره انسان که مصبوغ به ذیحق شمردن اوست به یک ارزش جهانی تبدیل و با هرگونه مقاومتی در برابر آن مقابله خواهد شد. سخن در ارزش‌گذاری نیست بلکه تبیین فرآیند تفوق برخی ارزش‌های برآمده از فرهنگ‌ها و جوامع خاص است.

رویه دیگر جهانی شدن فرهنگ و باز شدن باب تعامل گروه‌های اجتماعی با هم و برقراری تبادل وسیع فرهنگی پدیده جنبش‌های اجتماعی حامل ارزش‌های یاد شده در سطوح پایین جامعه است. در واقع این جنبش‌ها رنگ و بوی عوامانه دارند و با جنبش‌هایی که در آن عنصر روشنفکری غلبه دارد تفاوت می‌کند. البته پشتوانه عامیانه این جنبش‌ها واجد وجه مثبت ریشه‌دار بودن آن و نیز اهداف مورد حمایت آنها نیز هست. یعنی پیدایش این نوع جنبش‌ها در میان مردم کوچه و بازار نشان‌دهنده اعتقاد وثیق آنان به ارزش‌های یادشده و اهتمام به تحقق و اجرای آن در جامعه است. بدین ترتیب، جهانی شدن فرهنگ علاوه بر گشودن باب گفت‌وگو بین فرهنگ‌ها و ساماندهی تعریف مجدد هویت جمعی جوامع مختلف واجد پیامد عمیق و مهم پیدایش و سازمان‌دهی گروه‌های اجتماعی و جنبش‌های عامیانه متشکل از مردمان فقیر و بیسواد یا کم‌سوادی است که همواره از عرصه جامعه و سیاست‌گذاری‌ها غایب بوده‌اند.

وجه دیگری از فرآیند جهانی شدن، همانا جهانی شدن سیاسی است. این فرآیند معطوف به پیدایش سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی است که بسیاری از نقش‌ها و وظایف معهود دولت را عهده‌دار است. آنها از این نظر تسلط انحصاری دولت را در شکسته‌اند. دو دیگر اینکه اهمیت یافتن موضوعاتی چون امنیت، توسعه، حقوق بشر، آزادی و دموکراسی، ورود سازمان‌های بین‌المللی به این حوزه‌ها و اجبار دولت‌ها به رعایت موازین و ضوابط مربوطه ولو بدون ضمانت اجرا و قدرت تنبیه قوی صورت ابتدایی تشکیل حکومت‌های منطقه‌ای و جهانی را تبلور می‌بخشد. بنابراین، دولت دیگر به عنوان دارنده انحصاری قدرت و مشروعیت کاربست ابزار سرکوب در چارچوب مرزهای جغرافیایی خود تلقی نمی‌شود و این تعریف به واسطه جهانی شدن اقتصاد، فرهنگ و ساختارهای بین‌المللی فاقد اعتبار سابق تلقی می‌شود و یا دست کم می‌توان روند تحولات را بدین سو دانست.

در تأیید روند روبه رشد ایجاد نوعی حکومت ابتدایی جهان می‌توان به سازمان ملل و تعمیم مسئولیت آن از حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به مراقبت از رعایت موازین حقوقی درباره شهروندان، اقلیت‌های دینی و قومی و نیز انواع کنوانسیون‌های بین‌المللی که توسط دولت‌های عضو امضاء شده و بدین وسیله خود داوطلبانه زمینه نظارت بر اقدامات دولت در آن زمینه را برای نهادهای بین‌المللی فراهم می‌آورند.

جهانی شدن و دولت

از آنجا که بررسی وضعیت دولت در توسعه و مآلاً در استراتژی منطقه‌گرایی به عنوان یک طرح توسعه‌ای هدف اصلی این مقاله است در اینجا توفیق در پیامد جهانی شدن برای دولت (در کشورهای جنوب) موضوعیت و اهمیت پیدا می‌کند. معمولاً در داوری اندیشمندان درباره پیامد جهانی شدن برای دولت مخدوش شدن اختیارات، قدرت و حوزه نفوذی که در سنت مدرنیته متمرکز در ساختار دولت است مطرح می‌گردد. از این منظر اشاره‌ای ولو اجمالی به صورت مدرن دولت ما را در فهم و شناخت پیامد جهانی شدن برای دولت ملی کمک می‌کند.

آن تحول فکری که در ساحت فکر و ذهن انسان به وقوع پیوست و به پیدایش آدم و عالم دیگری انجامید یعنی مدرنیته، آثار خود را به تمام حوزه‌های زندگی فردی و جمعی سرریز کرد و موجب سازمان‌دهی دوباره به جامعه و حکومت و یا پیدایش نهادهای جدید اجتماعی منبعث از تفکر مدرن شد. در بعد انسان‌شناسی اصلی‌ترین شاخصه مدرنیته در واقع در تقابل با نگرش دین نسبت به انسان و رابطه‌اش با خداوند بر هویت خود بنیاد آدمی تأکید می‌ورزد که در اصل مبتنی بر عقل خودآیین اوست. در این تعریف از انسان، وی با اتکاء صرف بر خرد خود در صدد شناخت عالم هستی، تعیین غایت و تبیین ارزش‌های هدایتگر خود و جامعه می‌پردازد و بدین ترتیب تشخیص و انتخاب آدمی بر هر دستورالعمل دیگری که از ناحیه غیرانسان صادر و یا در یک فرآیند دموکراتیک تسجیل نشده باشد تفوق و برتری می‌یابد.

تعمیم این ویژگی به دولت، این نهاد را از یک سو واجد قدرت مطلق می‌کند و از سوی دیگر منبع تعیین و صدور قواعد آمره بازی و روابط اجتماعی. اما شاید بتوان ویژگی دولت و قدرت مدرن را انتزاعی بودن آن دانست، به این معنی که تمام ویژگی و مختصات آن از حاکمان و بروکرات‌های حکومتی جدا و آنها به وجه تحلیلی در چارچوب و ذیل مفهوم و سیطره دولت تجدید شده قرار می‌گیرند. به گونه‌ای که هیچ شهروندی ولو در مقام حکومت نمی‌تواند حکم به تجزیه و زوال قدرت فائده دولت دهد.^(۱۵)

ویژگی دیگر دولت مدرن وجود سرزمین مشخصی است که حوزه اعمال قدرت مطلق و حاکمیت فائده آن به‌شمار می‌آید. اهمیت سرزمین در نظریه‌های دولت مدرن به گونه‌ای است که آن را به یکی از مؤلفه‌های اصلی تعریف دولت تبدیل کرده است. سرزمین و تمام متعلقات آن از جمله اتباع نسبت مستقیم با حق اعمال قدرت مطلق دولت دارد. به گونه‌ای که دولت فاقد سرزمین یا وجود ندارد یا در صورت تسامح در پذیرفتن وجود چنین دولتی از قدرت که لازمه وجود یک دولت است بی‌بهره و محروم است و نبود قدرت به معنای نبود دولت است. بدین ترتیب، تعیین و اثبات قدرت مطلق برای دولت در دوران جدید با واقعیت سرزمین کاملاً گره خورده است، به گونه‌ای که بدون وجود سرزمین امکان اثبات قدرت هم برای دولت وجود ندارد.

قدرت مطلق دولت با حاکمیت فائقه به معنای سلطه انحصاری دولت بر منابع و وسایل اجبار است و خارج از دولت و یا بدون تفویض آن برای هیچ‌کس حق مشروعی برای تسلط بر کاربرد وسایل اجبار وجود ندارد. بدین ترتیب میان قدرتی که دولت اعمال می‌کند با قدرتی که نهادهای غیر آن اعمال می‌کنند تفاوت ماهوی وجود دارد. این تفاوت در مفهوم مشروعیت انحصاری قدرت و اجبار دولت و نامشروع بودن هرگونه اعمال قدرت دیگر تبلور می‌یابد. این واقعیت به صورت آشکارتری در اصل و مفهوم حاکمیت تبلور می‌یابد. حاکمیت متضمن دو نکته است: یکی اینکه دولت در درون قلمرو خویش رقیبی ندارد و بر همه گروه‌ها مسلط است و دوم اینکه از نظر خارجی دولت وقتی واجد حاکمیت است که دولت‌های دیگر آن را به عنوان دولتی مجزا و مستقل شناسایی کنند.^(۱۶)

اثبات قدرت مطلق برای دولت و انحصار تسلط بر آن متضمن پیامدهای مختلفی از جمله منشأیت دولت برای صدور قواعد آمره روابط فردی و جمعی یا به تعبیر میگردال تدوین و اعمال «کنترل اجتماعی» است.^(۱۷) این اصل در واقع یکی از پیامدها و نتایج بدیهی تحول هویتی انسان و تأمل یافتن عقل خودآیینی است که در نهایت به گفته هگل در صورت دولت مدرن (پروس) تمامیت خود را آشکار می‌سازد. هگل در راستای اثبات تقدم اخلاقی دولت بر فرد با استفاده از مفاهیمی چون جوهر، دولت را چکیده همه افراد جامعه به‌شمار می‌آورد که مآلاً از همه افراد مقدم‌تر می‌شود. «دولت برای شهروندان نیست، بلکه می‌توان گفت که دولت، غایت است و شهروندان وسایل آن... ذات دولت زندگی اخلاقی است.»^(۱۸)

بدین ترتیب با فاصله یافتن منطق دولت و تقدم آن بر نام اصول اخلاقی و دینی می‌توان گفت که تبدیل به منشأ صدور اخلاق یا به عبارت بهتر بدیل خداوند در دوران مدرن می‌شود. البته درباره چیستی منطق دولت و منشأ مصلحت آن نظریه‌های مختلفی وجود دارد یا حتی درباره ماهیت و گستره خود دولت نیز می‌توان به وجود دیدگاه‌های متفاوت ادغان داشت. اما در مجموع به رغم اختلاف این نظریه‌ها در باب تعریف حدود یا ماهیت، منطق و مصلحت دولت در نهایت همه بر اولویت منطق و مصلحت آن بر سایر مراجع اجتماعی تأکید می‌ورزند. بنابراین، دولت به منبع تنظیم و صدور قوانین الزام‌آور تبدیل

می‌شود، زیرا به گفته برتران بدیع «اگر سیاست مدعی انحصار اجبار مشروع است و اگر مدعی اصل جهان‌شمولی است طبیعی است که تدوین قواعد الزام‌آور عام و غیرشخصی هم در دست آن قرار بگیرد.»^(۱۹) می‌گدال با طرح معیار کنترل اجتماعی به عنوان ضابطه بخش قدرت دولت و جامعه در مقابل همدیگر مؤلفه‌ها یا شاخصه‌های آن را چنین برمی‌شمارد:

۱- نفوذ در جامعه؛

۲- تنظیم روابط اجتماعی؛

۳- تأمین منابع؛

۴- کاربست منابع به شیوه‌ی خاص.^(۲۰)

دولت مدرن از اروپا برآمد و در همان منطقه به میزان زیادی تحقق پیدا کرد و در جریان استعمار جهان‌گستر به سایر مناطق جهان انتقال یافت. بررسی سیر تحول دولت در جنوب به ویژه وضعیت دولت مدرن در این منطقه موضوع مهم و آموزنده‌ای است که شرح تفصیلی آن از حوصله این مقال خارج است. اما از باب تبیین بحث منطقه‌گرایی به عنوان استراتژی مبتنی بر قدرت دولت، مروری کوتاه بر پیامد و آثار جهانی شدن برای دولت‌های جنوب لازم و ضروری است.

سیر تکوین دولت مدرن در جنوب به فرض پذیرفتن مدرن بودن آن کاملاً با سیر تکوین دولت مدرن در غرب تفاوت دارد. شاید بتوان مجموعه این تفاوت را در عدم تناسب میان قدرت دولت و وظایف آن در جنوب دید. به این معنی که تکوین این دولت پیش و بیش از آنکه برخواسته از نیاز جامعه به داشتن و ساختن چنین دولتی و در راستای آن تلاش نظری برای تمهید مبانی تئوریک و ساخت آن باشد محصول دستکاری و اراده گروهی از نخبگان و بعضاً خواست استعمارگران بوده است.^(۲۱)

تمرکز و انباشت قدرت در دست دولت نیازمند طی دو مرحله است: یکی اثبات نظری مشروعیت انحصار قدرت در دست دولت و نیز تمرکز تمام ابزار سرکوب و خشونت از جمله قانون و مقررات در دولت و دیگری متناسب با این مرحله، ظرفیت‌سازی و سازمان‌دهی نهادی برای جذب این قدرت و کاربست آن در خدمت مصالح و منافع

عمومی. ذکر این نکته ضروری است که دست کم از لحاظ نظری مفهوم دولت مدرن متناظر با خواستگاه مردمی آن و نیز تضمین منافع مصالح عمومی در سیاست‌ها و رویه‌های جاری و ساری دولت است.

این دو مرحله با اقدام هیچ‌یک در جنوب تکون نیافت و دولت مدرن هیچ‌گاه براساس روابط مدرن یعنی همبستگی ارگانیک (به قول دورکهایم) یا سود محوری عقلانی (به گفته تونیس) سامان پیدا نکرد. بلکه در کنار ساخت مرکزیت سیاسی متشکل از نخبگان سیاسی یا نظامی در عرصه اجتماع شاهد تداوم و استمرار علائق پیشامدرنی که نقیض روابط اجتماعی مدرن‌اند هستیم. بدین ترتیب برخلاف دولت‌های قدرتمند باخترزمین که منشأ صدور قواعد آمره بازی و روابط اجتماعی بودند و مردم نیز عملاً مرجعیت دولت در تنظیم این روابط را بر هر مرجع اجتماعی دیگری ترجیح و اولویت می‌دادند، در دنیای جنوب هنوز مراجع اجتماعی سنتی از قدرت بیشتری نسبت به دولت برخوردار بوده و بعضاً با بسیج پیروان و یا توده‌های مردم، سیاست‌های دولت را متوقف و ابطال می‌کردند. نبود قدرت دولت در کنار مسئولیت بسیار گسترده و متنوع آن در زمینه‌های مختلف صورت دیگری از عدم تناسب را نمایان می‌سازد. گو اینکه دولت‌های مدرن (پسااستعماری) دنیای جنوب به عنوان تنها ساخت نوگرا (ارتش هم قابل ذکر است اما آن هم بخشی از دولت به‌شمار می‌آید) خود متولی پیش‌برد اهداف نوگرانه در کشور شده بود: مسئولیت نظام آموزشی جدید، پیش‌برد برنامه توسعه اقتصادی - اجتماعی، ایجاد و گسترش نظام بروکراسی مدرن^(۳۳) و... لذا برای اجرا و انجام این وظایف و مسئولیت‌ها بروکراسی دولت گسترش یافت به گونه‌ای که نمی‌توان در جامعه و گستره کشور حوزه‌ای را فارغ از دخالت و یا نظارت دولت در نظر گرفت. اما لزوماً گستره وسیع دخالت و نظارت دولت به معنای صحت و اعتبار برنامه‌ریزی‌های آن نبود. یعنی ما از این منظر با وجه دیگری از قدرت دخالت دولت مواجهیم که لزوماً در راستای تأمین مصالح و منافع عمومی نیست. به عبارت دیگر در وجه نسبت قدرت فائده دولت، این تفوق معطوف به ایجاد نظم اجتماعی و تنظیم یا قاعده‌مندکردن روابط اجتماعی و اقتصادی اتباع بود. در صورتی که در جنوب، گسترش دولت لزوماً ملازم و مقارن با کاربست آن در راستای

مصالح عمومی و یا سنجیدگی در تنظیم سیاست‌ها و تشخیص نیازها نبود. بدین ترتیب دولت در جنوب واجد قدرت فائقه بود بی‌آنکه این قدرت را به اقتدار تبدیل نماید. از جمله آثار و پیامد گسترش بروکراسی و قدرت پی‌ریخت دولت در جنوب، عدم امکان تشکیل جامعه مدنی و عدم تکوین اراده مردمی و تبلور آن در ساخت دولت و خروجی‌های این ساختار است.

نبود فراگیری ایده و اعتبار دولت و مآلاً نبود مشروعیت آن موجب عدم اقبال عمومی نسبت به تدابیر، سیاست‌ها و تصمیمات دولت‌های مدرن در جنوب می‌شد. این از یک‌سو موجب کاربست فزاینده ابزار خشونت در پیشبرد برنامه‌ها و اهداف دولت شد و از سوی دیگر به فربگی مفرط دولت انجامید. آن‌چنان که نظریه امنیت دولتی چنان موسع تعریف می‌شد که حتی اقدامات یا رویدادهای بسیار کوچک نیز به موضوعی امنیتی تبدیل می‌شد. این نکته به ویژه در سطح امنیت ملی موضوعیت افزون‌تری می‌یافت. در مجموع، گسترش دولت و سیطره آن بر تمام شئون جامعه از پیدایش فضای مساعد برای تکوین سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی و فعالیت آنان در حوزه‌های مختلف جلوگیری به‌عمل آورد.^(۳۳) همین امر موجب اهمیت یافتن پیامدهای جهانی شدن برای قدرت و گستره دخالت و امنیت دولت در جنوب شد. گو اینکه این سخن درباره دولت‌های دیگر هم صدق می‌کند.

معمولاً نخستین نکته‌ای که به عنوان آثار جهانی شدن بر دولت در جنوب مطرح می‌گردد همانا پیدایش ورود بازیگران بزرگ بین‌المللی به ویژه در حوزه فعالیت‌های اقتصادی است که در عرض دولت‌ها فضای بین‌المللی را شکل می‌دهند و در پیدایش روندها و ساختارها و تصمیمات کلان جهانی تأثیری بیش و یا دست کم همان اندازه با دولت‌ها دارند. اگر چه هنوز دولت به عنوان واحد اصلی یا کارگزار پر قدرت سیاست بین‌الملل فعالیت می‌کند اما می‌توان از قدرت کنونی نهادها و شرکت‌های بزرگ بین‌المللی به ترسیم آینده‌ای پرداخت که احتمالاً مدخلیت این مؤسسات در تنظیم و تکوین سیاست بین‌الملل بیش از دولت باشد.

قدرت این نهادها به ویژه شرکت‌های چندملیتی که بعضاً توان مالی آنها از کشورهای مختلف هم فزونی می‌گیرد چنان بود که سازمان ملل نیز به آنها به عنوان واحدهای مؤثر و

تأثیرگذار همانند دولت‌ها نگاه می‌کنند و با این مؤسسات وارد تعامل می‌گردد. از وجه دیگری نیز می‌توان به قدرت این شرکت‌ها و مؤسسات بین‌المللی و ضعف موضع دولت در برابر آنها توجه نشان داد و آن نیاز فزاینده کشورهای جنوب به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به عنوان یکی از مراحل مهم پیش‌برد طرح توسعه اقتصادی کشور است. مثلاً نیاز بسیاری از کشورهای جنوب به وام‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی آنها را مجبور به پذیرش و اجرای سیاست تعدیل ساختاری دیکته شده از سوی این نهادها ساخت. سیاست‌هایی که آثار زیان‌باری بر اقتصاد این کشورها داشته است و موجب گسترش و تعمیق فقر، تضعیف اقتصاد ملی و بدهی فراوان خارجی شده است.^(۲۴)

به این ترتیب، ساختار اقتصاد جهانی از یک سو متضمن سازمان‌ها، نهادها و نیروهای بزرگ و قدرتمند اقتصادی است که کل جهان را به میدان فعالیت خود تبدیل کرده‌اند و از سوی دیگر متضمن تبدیل جهان به یک بازار یک‌دست و واحد و به یک معنا مرززدایی جغرافیایی از آن است. دیگر اینکه مصبوغ به تحرک وسیع عوامل تولید به ویژه سرمایه نیروی کار است که از قدرت معهود دولت کاسته و موجب عدم تسلط دولت ملی بر منابع درآمدی خود و مآلاً ورود آن در چرخه و کاست شدید با نهادهای مذکور است.^(۲۵)

از سوی دیگر یکی از نشانه‌های قدرت دولت و تبدیل آن به مرجع عالی در جامعه همانا منشأیت آن در صدور قواعد آمره و تنظیم روابط اجتماعی و تسلط بر فرآیند کنترل اجتماعی است. اما یکی از پیامدهای منفی فرآیند جهانی شدن برای قدرت دولت در واقع اختلال در همین ویژگی است. گسترش وسایل ارتباط جمعی امکان دسترسی به عمق جوامع را برای قدرت‌های رسانه‌ای فراهم آورده است، به گونه‌ای که بسته به منبع پیام، توانایی و امکان دستکاری در افکار عمومی فراهم شده است و بالمآل این حوزه را از انحصار دولت خارج ساخته است.

اگر بپذیریم که یکی از مبانی قدرت و مشروعیت دولت، حقانیت آن در نزد افکار عمومی است و نیز یکی از نشانه‌های قدرت دولت توانایی آن در دخل و تصرف در افکار عمومی و به عبارت بهتر قدرت دولت در فکرسازی و هدایت ذهنیت جامعه به سوی اهداف و مقاصد دولت است، اهمیت پیامد جهانی شدن در این زمینه محسوس‌تر و عینی‌تر

می‌گردد. به یک معنا گسترش و توسعه تکنولوژی ارتباطات انحصار تسلط دولت در دسترسی به فکر جامعه و ذهنیت‌سازی عمومی را درهم شکسته و از طرف دیگر انحصار مرجعیت دولت در جامعه را نقض و مراجع متعدد و بین‌المللی را به موازات دولت و حتی توانمندتر از آن به جامعه معرفی کرده است. بدین ترتیب، هم مراجع و هم نظام فکری - ارزشی جدیدی در تکوین ذهنیت جمعی و افکار عمومی مدخلیت پیدا می‌کنند. از یک سو، ناقض قدرت و اراده دولت در القاء و ابلاغ پیام خاص هستند و از سوی دیگر، سازنده چارچوب داوری است که در نهایت مشروعیت دولت را به چالش می‌گیرد و در بسیاری از کارکردهای دولت اختلال ایجاد می‌کند.

یکی از پیامدهای مهم این فرآیند همانا نفی محدودیت دولت در تعریف و تعیین هویت شهروندان است. به این معنی که با فرض ربط وثیق هویت با ذهنیت به واسطه قلمرو منابع معرفتی و مراجع ذهنیت‌ساز و فرهنگ‌آفرین و نیز ورود عناصر ارزشی متنوع، کنونیت دولت در تکوین هویت ملی نقض و دیگر به دولت به عنوان عنصر هویت‌بخش نگریسته نمی‌شود. بدین ترتیب دولت به عنوان پیونددهنده مجموعه متنوع گروه‌های مختلف جامعه در فرآیند هویت‌یابی ملی حداکثر در عرض سایر نهادها موضوعیت و اهمیت می‌یابد و جایگاه محوری دولت در دوران مدرن در فرآیند معنابخشی به زندگی اجتماعی اتباع نفی و نقض می‌شود.^(۳۶) در یک کلام آگاهی انسان از مرزهای ملی و نیز اتکاء بر دانش مصنوعی توسط دولت به کل منظومه و مجموعه جهان توسعه می‌یابد و بدین ترتیب این آگاهی جهان‌گستر جدید:

- ۱- علاوه بر دولت توسط نهادها و منابع بین‌المللی دیگری هم ساخته شده و به وجود می‌آید؛
- ۲- با اتکاء بر توسعه تکنولوژی ارتباطات، ناقدی قدرت دولت در دخل و تصرف در آن است؛
- ۳- محدود و مفید به مرزبندی‌های معهود ملی نیست؛
- ۴- ناظر به تعریف جدیدی از هویت ملی و توسعه تنوع عناصر متشکله آن و نفی محدودیت و منشأیت دولت در تعریف و تکوین آن است.

یکی از مصادیق موضوعیت یافتن ارزش‌ها در مقیاس جهانی همانا بحث حقوق بشر است که قدرت و اختیارات سرزمینی دولت را محدود کرده است. امروزه حقوق بشر «بخش قوام یافته‌ای از حقوق بین‌الملل با یک ساختار نهادی و دامنه کاربست جهانی است»^(۲۷) که نوعی التزام به رعایت آن را برای دولت‌ها به وجود آورده است. اهتمام به حقوق بشر امروزه وجهه و صورت جهانی پیدا کرده است. به گونه‌ای که نهادهای بین‌المللی مردمی یا متشکل از دولت‌ها مانند سازمان ملل به وجود آمده‌اند که کار ویژه اصلی و یا یکی از وظایف آنها پیشبرد حقوق بشر در سراسر جهان است. دولت‌ها دیگر نمی‌توانند با توسل به اصل صلاحیت انحصاری‌شان حقوق بشر را جزو امور داخلی خود به‌شمار آورند و هرگونه رفتاری با اتباع خود داشته باشند.^(۲۸) می‌توان چنین انگاشت که توسعه حقوق بشر در پایان به پیدایش اصل شهروندی جهانی خواهد انجامید که به فرض دوام وجود دولت، اجازه نقض آن را نخواهد داشت. شهروندی، جهان‌بینی به رسمیت شناخته شدن حقوق ویژه شخصی برای همه ساکنان کره زمین و به وجود آمدن ساختارهای جهانی که بر رعایت این حقوق از سوی نهاد حاکمیت نظارت نزدیک داشته باشد است.

به رغم اذعان به پیامدهای مهم فرآیند جهانی شدن برای دولت و حدود قدرت آن نگارنده بر این باور است که دولت همچنان هم به عنوان بنگاه اصلی قدرت و نهاد محوری حاکمیت و هم به عنوان مسئولیت اصلی اداره امور کلان جامعه باقی خواهد ماند. تحلیل نظری تأکید بر تداوم حضور دولت در عرصه جامعه همانا آشفتگی است که در فرآیند جهانی شدن گریبانگیر جامعه خواهد شد. به این معنا که با قدرت‌یابی نهادهای گوناگون و زوال قدرت دولت، از آنجا که هم ساختار مدیریت این نهادها و هم حوزه فعالیت آنها جهانی است و نیز به واسطه نوع فعالیت آنها که ملازم با بی‌عدالتی و تزییع حقوق افراد و به ویژه گسترش فقر می‌تواند باشد، نوعی بی‌مسئولیتی در برابر رنج انسان‌ها بر جهان سایه خواهد افکند. به واسطه شکل‌گیری انواع جنبش‌های مقاومت جهانی و بسیج نیرو برای رفع و حذف احجاف، عرصه تعارض و ستیز در جامعه و جهان به واسطه ابهام در منشأیت مشکلات و تشتت در موضوع مقاومت و مبارزه، تنوع وسیع و به عبارتی هرج و مرج

ویران‌کننده‌ای را به وجود می‌آورد. از این‌رو، وجود یک نهاد مسئول - خواه در سطح بین‌المللی، خواه ملی - برای ارجاع شکوائیه و اعتراضات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی افراد جامعه ضروری است. این نهاد مسئول با توجه به مسئولیتش در مقابل مطالبات مردم طبیعتاً از قدرت و اختیار متناسب نیز بهره‌مند خواهد بود (یا باید باشد). لذا در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت که به رغم وقوع تغییر در مختصات قدرت دولت، همچنان قدرت عمده در این نهاد متمرکز خواهد بود الا اینکه در کار ویژه‌های آن تحول پدید خواهد آمد، اما این به معنای تضعیف یا حذف و زوال دولت نیست.

در مقابل، برخی آثار تضعیف‌کننده و منفی فرآیند جهانی شدن به ویژه در حوزه اقتصاد، دولت‌ها از منظر استراتژی توسعه‌ای مجبور به اتخاذ استراتژی‌هایی هستند که از یک‌سو به تقویت موقعیت دولت در مقابل فرآیندهای کاهنده و زوال‌ساز جهانی شدن بپردازد و از سوی دیگر به پیشبرد اهداف و غایت توسعه‌ای دولت کمک کند. یکی از استراتژی‌های مطروحه و قابل اعتناء همانا منطقه‌گرایی جدید است.

منطقه‌گرایی

جدید بودن موضوع منطقه‌گرایی موجب شده است که هنوز ادبیات آن غنای لازم را نیابد و جوه مختلف آن در حوزه‌های مختلف اقتصاد، سیاست، فرهنگ و جامعه مورد کنکاش و بررسی قرار نگیرد. یکی از موارد ابهام همانا تعریف منطقه‌گرایی است. آیا معطوف به تکوین یک ساختار سیاسی نوین است؟ آیا ناظر به همکاری اقتصادی کشورهای همجوار است؟ آیا در راستای فرآیند جهانی شدن است یا در نقطه مقابل آن؟

بنابراین، می‌توان گفت که براساس اسناد و جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی تعریف منطقه‌گرایی نیز تفاوت خواهد کرد. یعنی تعریف منطقه‌گرایی سیاسی با منطقه‌گرایی اقتصادی تفاوت پیدا می‌کند. اما بررسی متون موجود درباره منطقه‌گرایی جدید و تفاوت آن با منطقه‌گرایی قدیم نشان می‌دهد که برخلاف گذشته این نوع منطقه‌گرایی بیشتر و به وجه غالب معطوف به اقتصاد است. به‌جاست در اینجا برای نمونه به بررسی تعاریفی چند از منطقه‌گرایی بپردازیم. ارنست هاس در تعریف

منطقه‌گرایی آن را فرآیندی به‌شمار می‌آورد که در آن «بازیگران سیاسی چندین واحد ملی مجزا ترغیب می‌شوند تا وفاداری‌ها، فعالیت‌های سیاسی و انتظارات خود را به سوی مرکز جدیدی معطوف سازند که در آن نهادهای این مرکز یا از صلاحیتی برخوردارند که دولت‌های ملی موجود را تحت پوشش خود می‌گیرد و یا چنین صلاحیتی را می‌طلبند.»^(۲۹) به نظر می‌رسد نویسنده در این تعریف تجربه اتحادیه اروپا را به عنوان صورت عالی منطقه‌گرایی در نظر داشته است. اما در اروپا هم لزوماً ترتیبات منطقه‌ای به زوال دولت نیانجامیده است، بلکه این اتحادیه به بیشترین وجه متکی بر تعامل و مساعدت دولت‌های عضو است. به نظر نگارنده عنصر اقتصاد وجه غالب در گرایش‌های منطقه‌ای است که البته نیل به همکاری‌های اقتصادی مستلزم حصول مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک است. زیرا این «روند در درون یک منطقه جغرافیایی مشخص ایجاد می‌شود و رشد و گسترش می‌یابد که در آن دولت‌های گوناگون و متفاوت مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک را در سطح روابط اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و حتی علمی خود تحت عنوان اصول و ارزش‌های زیربنایی و ساختاری مبنا قرار داده و آن را پذیرفته‌اند.»^(۳۰)

در این تعریف به پیش‌شرط‌های تشکیل و تکوین منطقه‌گرایی توجه نشان داده شده ولی خود موضوع منطقه‌گرایی و چیستی آن تعریف و تبیین نشده است. بدیهی است که تعیین لوازم پیشبرد یک پدیده همانا مستلزم شناخت چیستی آن پدیده است. به نظر نگارنده، منطقه‌گرایی عبارت است از تعامل و تفاعل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی مجموعه‌ای از کشورهای واقع در یک حوزه جغرافیایی برای نیل به اهدافی که رسیدن به آنها یا از توان کشورها به تنهایی خارج است و یا مستلزم هزینه‌های فراوان است. این تعامل یا منطقه‌گرایی به صورت یک پیوستار از صدر نازله تا صدر عالیه همکاری و همگرایی را در برمی‌گیرد. جان هتن از این صور مختلف تحت عنوان مدل‌های مناطق نام می‌برد که از نظر وی عبارتند از: بلوک‌های بازرگانی یا بازارهای بزرگ، بلوک‌های سیاسی - نظامی قدرت که ناظر به تقسیم ژئوپلیتیکی جهان است و «روند منطقه‌ای‌سازی از پایین که از تحولات درونی مناطق در حال ظهور ناشی می‌شود»^(۳۱) این نوع مناطق «ساخت‌هایی

فراملی بوده و بیانگر یک هویت منطقه‌ای شبه ناسیونالیسم توسعه یافته همان منطقه‌گرایی جدید می‌باشد.»

بدین ترتیب با تصور یک پیوستار می‌توان سطوح مختلفی برای مناطق و منطقه‌گرایی برشمرد. جان هتن در ترسیم این سطوح موارد زیر را مطرح نموده است:

- ۱- منطقه به عنوان یک واحد جغرافیایی و اکولوژیکی؛
- ۲- منطقه به عنوان یک واحد سیستم اجتماعی که متضمن روابط فرامحلی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی میان گروه‌های مختلف انسانی است؛
- ۳- منطقه به عنوان نوعی همکاری سازمان یافته؛
- ۴- منطقه به عنوان یک جامعه مدنی منطقه‌ای که شامل ارتقاء و تقویت ارتباطات اجتماعی، همگرایی و ارزش‌های مشترک در سراسر منطقه است؛
- ۵- منطقه به عنوان یک عنصر فعال دارای هویت واحد و قابلیت ایفای نقش و ساختار تصمیم‌گیری که صورت کمال یافته آن می‌تواند یک دولت منطقه‌ای باشد.^(۳۲)

فرضیه‌های مختلفی درباره منطقه‌گرایی ارائه شده است که در واقع پذیرفتن هر یک موجب پذیرفتن تعریف خاص برای منطقه‌گرایی است. در مجموع منطقه‌گرایی یا در تقابل یا در همگرایی با جهانی شدن دیده می‌شود. گروهی به آن به عنوان «مرحله مقدماتی حرکت به سمت جهانی کردن روابط بازرگانی و اقتصادی خارجی و به منظور اولویت بخشیدن و تسریع اتحاد اقتصادی جهانی»^(۳۳) می‌نگرند و گروهی دیگر آن را نوعی مقاومت در برابر آثار روز جهانی شدن اقتصاد به‌شمار می‌آورند. یعنی معتقدند منطقه‌گرایی علیه جهانی شدن است و گروه سوم منطقه‌گرایی را انتخابی استراتژیک در مقابل مشکلات ناشی از تحولات سیستم اقتصاد بین‌المللی می‌دانند.

به نظر نگارنده نمی‌توان تنها به اعتبار یکی از فرضیه‌های فوق به منطقه‌گرایی اعتقاد داشت. به عبارت بهتر ما می‌توانیم هر یک از این فرضیات را ناظر به سطحی از منطقه‌گرایی بدانیم به گونه‌ای که همزمان منطقه‌گرایی هم واکنشی در برابر جهانی شدن به‌شمار آید و هم تلاشی در جهت ورود در فرآیند مذکور. از این منظر می‌توان گفت که منطقه‌گرایی در مرحله مقابله نیروهای دولتی و مدنی یک منطقه با پیامدهای منفی جهانی

شدن برای اقتصاد، فرهنگ و نظم اجتماعی و اهتمام به تشکیل بلوک مقاومت در برابر عوامل مؤثر در به حاشیه راندن دولت، در نقطه مقابل جهانی شدن قرار می‌گیرد.

در نزد برخی اندیشمندان، منطقه‌گرایی به عنوان یکی از تجلی‌گاه‌های قدرت دولت و تداوم اهمیت آن در مناسبات ملی و بین‌المللی و در مقابل آن دسته از پیامدهای منفی جهانی شدن برای دولت موضوعیت و اهمیت می‌یابد.^(۳۴) به عبارت دیگر اگر چه در توصیف منطقه‌گرایی جدید و تفاوت آن با منطقه‌گرایی قدیمی از بازیگران مدنی چون سازمان‌ها و نهادهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به عنوان یکی از ویژگی‌های این نوع منطقه‌گرایی یاد می‌شود^(۳۵) اما تردیدی نیست که منطقه‌گرایی توسعه‌ای، بدون دخالت دولت (توسعه‌گرا) تحقق نخواهد پذیرفت و در غیاب دولت در نهایت رویکرد منطقه‌گرایانه شرکت‌های اقتصادی همانند مبادلات بازرگانی در سطح بازار منطقه خواهد بود ولو اینکه این مبادلات موجب فرسایش ارکان و پایه‌های اقتصاد منطقه شود.

به عبارت دیگر منطقه‌گرایی بیشتر استراتژی توسعه‌گراست و با هدف نیل به اهداف مختلفی که در طرح‌های توسعه تعیین و تعریف شده‌اند تأسیس می‌شود و لذا دولت به عنوان مهم‌ترین نهاد مسئول در پیشبرد طرح توسعه کشور در فرآیند تکوین استراتژی منطقه‌گرایی مداخلت و حضور دارد. به عبارت بهتر دخالت دولت از چند جهت در پروژه منطقه‌گرایی تأمل و اهمیت دارد یکی اینکه در شرایط کنونی که فعالیت و فرآیندهای اقتصاد بین‌الملل از پیچیدگی شدیدی برخوردارند و نیز پیشبرد بسیاری از اهداف توسعه اقتصادی از توان یک دولت به تنهایی خارج است اهتمام به اجرای برنامه‌های توسعه که ناظر به یافتن جایگاهی درخور در نظام تولید جهانی و خروج از حاشیه‌نشینی است یکی از وظایف اصلی و اساسی دولت است. بنابراین، برای انجام این وظیفه تعاون و همکاری منطقه‌ای ضرورت پیدا می‌کند تا با انباشت و تجمیع توانایی مجموعه کشورها حصول به مقاصد تولیدی و توسعه‌ای امکان‌پذیر گردد.

دوم اینکه: اقتصادی شدن جهانی اگر بدون دخالت دولت برای تمهید نظم اجتماعی سنجیده‌ای توأم نباشد نوعی آشفستگی را به دنبال خواهد آورد. به عبارت بهتر اقتصاد جهانی شده که مبتنی بر داد و ستد و بازار آزاد می‌باشد لزوماً به ایجاد نظمی خاص نه در حوزه

اقتصاد و نه در حوزه جامعه منجر نمی‌شود بلکه می‌تواند متضمن پیدایش نوعی بی‌نظمی و آشفتگی اجتماعی نیز تلقی شود و از آنجا که نظم اجتماعی ناظر به مصالح عامه مقدم بر هر سازمان‌دهی و برنامه اقتصادی و اجتماعی است و یا به تعبیر بهتر غایت هر سیستم اقتصادی ایجاد نظم اجتماعی است، دخالت یک اراده سیاسی که به طور کامل در دولت تبلور می‌یابد برای هدایت فعالیت‌ها و فرآیندهای اقتصادی در مسیر نظم (و عدالت) اجتماعی ضروری است.

سوم اینکه پیشبرد استراتژی منطقه‌گرایی پروژه وسیع و گسترده‌ای است که معمولاً جز از توان دولت‌ها بر نمی‌آید. گروه‌بندی‌های مدنی اجتماعی و اقتصادی تنها نقش عوامل عمده را ایفا می‌کنند. گو اینکه در شرایط غلبه قدرت دولت در دنیای جنوب، جامعه مدنی فرصت و مجال رشد و بالندگی پیدا نکرده است. لذا سازمان‌های مدنی فروملی که بتوانند نقش مهم و قابل توجهی در فرآیند منطقه‌گرایی ایفا کنند وجود ندارد. بنابراین، دولت به عنوان بنگاه قدرت و سرمایه ملی در نبود سازمان‌های مدنی باید به تنهایی بار سنگین اجرای این پروژه را بر دوش بکشد. می‌توان گفت که پیشبرد این استراتژی از این نظر که متضمن تأکید بر نقش و قدرت دولت در برابر فرآیند جهانی‌سازی و نتایج و آثار منفی آن برای دولت و حاکمیت آن است، به نوعی خدمت به تأصل مجدد قدرت دولت به‌شمار می‌آید و مداخله و مسئولیت دولت در این استراتژی اهمیت و موضوعیت بیشتری می‌یابد. نکته مهم آخر پیش‌شرط‌های تشکیل و تأسیس «منطقه» یا پیشبرد استراتژی منطقه‌گرایی است. بدیهی است که شرایط مقدماتی یا اولیه منطقه‌گرایی بیش و پیش از هر چیز براساس نوع چالشی که از ناحیه فرآیند جهانی شدن برای قدرت دولت و استراتژی توسعه ملی کشورها به وجود می‌آید تعریف و تبیین شود. جوزف نای شرایط تأسیس «منطقه» (گرایی) را چنین برمی‌شمارد:

۱- همسانی اقتصادی واحدها و کشورها؛

۲- دیدگاه مرفی نخبگان؛

۳- تنوع اقتصادی (مکمل بودن اقتصاد کشورهای منطقه)؛

۴- توانایی و ظرفیت دولت‌های عضو برای سازگاری و پاسنگویی.^(۳۶)

در مجموع می‌توان شرایط توفیق پروژه منطقه‌گرایی را به دو بخش نظری (ذهنی) و عملی (عینی) تقسیم کرد. شرایط ذهنی ناظر به آمادگی و استقبال نخبگان و حاکمان کشورهای منطقه برای پیشبرد و توسعه همکاری‌ها و بالاتر از آن همگرایی‌های منطقه‌ای است. شناخت دولتمردان از تحولات جهانی روند جهانی شدن و آثار و پیامدهای آنها بر قدرت دولت و اقتصاد کشور و نگاه به نقش و استعداد استراتژی منطقه‌گرایی در تقویت موقعیت اقتصادی کشورها در زمره شرایط ذهنی منطقه‌گرایی قرار می‌گیرد. اما شرایط عینی آن متضمن وضعیت اقتصادی و تولیدی کشورها، تناسب این اقتصادها با یکدیگر، وضعیت نیروی کار و سرمایه و ظرفیت جذب و هدایت سرمایه‌های ملی و جهانی است.^(۳۷)

گروگل سه عامل مؤثر در پیشبرد پروژه منطقه‌گرایی را چنین برمی‌شمارد:

۱- نظام جهانی؛

۲- تعامل در رابطه دولت - ملت؛

۳- رویکرد سایر دولت‌ها/ مناطق.^(۳۸)

برخی افراد منطقه‌گرایی را علیه جهانی شدن به‌شمار می‌آورند زیرا دست کم در سطح منطقه به نقض و نفی بازار و داد و ستد آزاد که جزو مشخصه‌های اصلی جهانی شدن است می‌پردازد. به تعبیر دیگر منطقه‌گرایی ناظر بر اجرای سیاست رقابت ناقص اقتصادی است و اساساً «بر نابرابری اقتصادی و بازرگانی پایه‌ریزی شده است که منافع کشورهای عضو را در برابر کشورهای غیرعضو و خارجی برتری بخشیده آنها را در اولویت قرار می‌دهد»^(۳۹) لذا ساخت نظام جهانی را نیز نوعی تجدید ساختاری برای کنش، بازیگران به‌شمار می‌آورند.

عامل یا متغیر دوم در واقع ناظر به یکی از مشخصات استراتژی منطقه‌گرایی یعنی حضور نهادها و سازمان‌های اجتماعی - اقتصادی غیردولتی در کنار دولت برای پیشبرد این فرآیند است. در واقع نوع تعامل و روابط دولت و این گروه‌ها در ریخت‌نهایی منطقه‌گرایی و توفیق و عدم توفیق آن نقش به‌سزایی دارد. شاید بتوان این سخن را به نوعی ناظر به ظرفیت درونی کشورها از جمله ظرفیت دولت‌ها و نهادها و سازمان‌های اقتصادی و

اجتماعی برای پیشبرد هدف منطقه‌گرایی دانست. تأکید بر تعامل ظرفیت این دو گروه از این رو اهمیت دارد که هر دو می‌توانند همدیگر را یا تقویت کنند یا تضعیف^(۴۰).

متغیر سوم نیز ناظر به نوع رابطه دولت‌ها/ مناطق با همدیگر به ویژه درباره استراتژی منطقه‌گرایی است. همکاری یا مخالفت یک کشور منطقه‌ای و رقابت سایر کشورها/ مناطق بی‌شک بر استراتژی منطقه‌گرایی سایر کشورها تأثیر خواهد گذاشت. گو اینکه منطقه‌گرایی منطق رقابت میان کشورها را به رقابت میان مناطق تبدیل می‌کند و شرط توفیق در این رقابت فراهم‌سازی ظرفیت‌های لازم اقتصادی - سیاسی است.

در مجموع اگر چه استراتژی منطقه‌گرایی بیشتر جنبه اقتصادی دارد اما از چند جهت طرحی سیاسی است: یکی اینکه دولت بدان به دید یک استراتژی توسعه‌گرا و ابزار حصول اهداف توسعه‌ای کشور می‌نگرد. لذا بیشترین نقش و تأثیر را در تکون آن ایفا خواهد کرد. دوم اینکه تبلور تداوم قدرت دولت در پیشبرد اهداف خود و البته نافی و ناقض پیامدهای منفی جهانی شدن برای قدرت و حاکمیت دولت تلقی می‌شود و سوم اینکه مستلزم تمهید مقدماتی است که به بیشترین و بهترین وجه از عهده دولت برمی‌آید. آماده‌سازی مقدماتی چون بسیج منابع، ایجاد ظرفیت‌های لازم سازمانی و اقتصادی، تجهیز شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی، آماده‌سازی زیرساخت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری لازم از جمله تلاش در راستای انباشت بهینه سرمایه، مستلزم اهتمام و کوشش دولت است.

نتیجه‌گیری

در توضیح و تبیین مفهوم جهانی شدن از سه چشم‌انداز کلان، میانه و خرد به این فرآیند توجه کردیم که چشم‌انداز کلان جهانی شدن در واقع از دیدگاه فلسفه تاریخ به نقطه یا غایت نهایی سیر تاریخ (با H بزرگ) بشر که البته صورت عمومی هم خواهد یافت به مفهوم جهانی شدن پرداخته است. از این لحاظ می‌توان مفهوم سوسیالیسم نهایی مارکس، جامعه معطوف به کنش هانا آرنست که ناظر و مصبوغ به شکوفایی تمام شخصیت انسان‌هاست، رهایی روح مطلق از بیگانگی در هگل و... را در شمار مصادیق این مفهوم از جهانی شدن قرار داد. گو اینکه پیش و بیش و مقدم بر این نظریه‌ها و ایدئولوژی‌ها تعالیم

دینی جهان‌گستر را که معطوف به تحقق عالمگیر عدالت به دست موعودند را نیز می‌توان در شمار این معنای از جهانی شدن قرار داد. در سطوح خرد تعریف جهانی شدن توجه ما معطوف به تحولاتی است که فرد از لحاظ ذهنیت و هویت متحمل می‌شود. در این زمینه تأمل در آثار و پیامدهای ژرف گسترش و توسعه تکنولوژی ارتباطات و تسهیل دسترسی به انواع اطلاعات از اقصی نقاط جهان و درباره موضوعات مختلف و نیز سهولت جابه‌جایی و مسافرت و نقل و انتقالات؛ آدمی را به عرصه پر هول و ولایی پرتاب کرده است که نگاه و تصورش در باب عالم هستی، هویت خود و رابطه‌اش با نظام اعتقادی - ارزشی جامعه مآلاً با دولت دچار تحول شده است. بررسی وضعیت روانی - هویتی فرد در فرآیند جهانی شدن سطح خرد تبیین مفهوم جهانی شدن را تشکیل می‌دهد.

اما تبیین سطح میانه تحولات ناظر به جهانی شدن برای نوشتار حاضر از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است، زیرا این سطح ناظر به کارکرد و صورت نهادهای مختلف سیاسی - فرهنگی - اقتصادی در فرآیند جهانی شدن است. به عبارت دیگر واریسی صورت جمعی ایده‌ها و نهادها در فرآیند جهانی شدن موضوع تعریف این مفهوم در مقیاس سیاسی است. از این منظر جهانی شدن در سه بعد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته است. جهانی شدن اقتصادی ناظر به زدایش و حذف مرزها در روابط و مناسبات اقتصادی - بازرگانی کشورهای جهان است. یعنی در واقع فرآیندی است که توسط اقتصادهای پیشرفته پی‌گیری می‌شود تا کالا، نیروی کار و سرمایه بتواند بدون هیچ مانع و رادعی در مقیاس جهانی حرکت و سیر کند و براساس میزان سودآوری به فعالیت بپردازد. به تعبیر دیگر جهانی شدن اقتصادی ناظر به تبدیل جهان به یک بازار واحد و یکپارچه و عاری از اعمال تبعیض بازرگانی از سوی دولت‌هاست.

جهانی شدن فرهنگی معطوف به تحول در هویت جوامع است. این تحول در هویت جوامع ملازم است با درهم شکسته شدن جهان‌بینی معهود و غالب و نیز نظام ارزشی - اعتقادی رایج و مختار جوامع و نفوذ و سرایت جهان‌بینی، نظام ارزشی و مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی جدید که احتمالاً آمیزه‌ای از فرهنگ‌های جوامع و ادیان مختلف است.

تحول در الگوی مصرف پوشاک، غذا، ازدواج، خانواده، تربیت، آموزش، مناسبات اجتماعی و... همه در شمار آثار و پیامدهای جهانی شدن فرهنگ قرار می‌گیرند.

اما جهانی شدن سیاسی بیشتر ناظر به تحول در معنا و کار ویژه‌های دولت در تعبیر و ستفالیایی آن است. این تحول نیز مسبوق به تحول در مفهوم سستی حاکمیت و نیز کم‌رنگ شدن اهمیت مرزها در مناسبات کنونی جهان است. به ویژه این موضوع از این بابت حائز اهمیت است که طرح بحث توسعه در دنیای جنوب دچار تأخیر تاریخی جبران‌ناپذیری شده است و لذا حضور اقتصادهای پیشرفته در کشورهای جنوب از یک‌سو و تنظیم قواعد داد و ستد و اقتصاد بین‌الملل از سوی دیگر موجب اضمحلال و تضعیف نیروهای اقتصادی - مدنی (سرمایه‌داری ملی) دنیای جنوب در پیشبرد طرح‌های ملی‌شان شده است. از این‌رو حضور و مداخله قدرتمند دولت در اقتصاد موضوعیت و اهمیت می‌یابد اما اینک فرآیند جهانی شدن این حضور را به چالش گرفته است.

اما نکته بسیار مهم‌تر این است که در غیاب دولت و یا تحدید فزاینده نقش آن در اقتصاد حالتی از آنارشیزم بر مناسبات اقتصادی سایه خواهد افکند. به این معنی که در یک اقتصاد جهانی شده گویی هیچ گروه و یا نهادی مسئولیت پیامدهای عملکردهای اقتصادی رایج را بر عهده نمی‌گیرد. نهاد سابقاً قدرتمند دولت هم که به حاشیه رانده شده است، حال در این حالت اعتراض به بی‌عدالتی به جای اینکه معطوف به مسئولان آن وضع باشد صورتی از هرج‌ومرج خواهد یافت که کنترل آن بسیار دشوار خواهد بود و همین سایه مهیب بی‌ثباتی و ناامنی را بر کل زندگی انسان‌ها چه فقیر و چه دارا خواهد گسترانید.

در بخش دیگری از این نوشتار مفهوم منطقه‌گرایی مورد بررسی قرار گرفته است همچنان که در ادبیات موضوع نیز مطرح شد اندیشمندان درباره منطقه‌گرایی نظریات مختلفی دارند که می‌توان همه آنها را در دو نظریه خلاصه نمود: یکی نظریه‌ای که منطقه‌گرایی را مقدمه ورود به فرآیند جهانی شدن به‌شمار می‌آورد یعنی جهانی شدن در سطح منطقه را پی‌گیری می‌نماید و دیگری نظریه‌ای که منطقه‌گرایی را در مقابل فرآیند تعریف می‌کند. این نظریه بر این نکته تأکید می‌ورزد که منطقه‌گرایی ناظر به اهتمام کشورهای عضو یک منطقه برای مقابله با آثار و عوارض منفی جهانی شدن برای اقتصاد

فرهنگ و هویت جامعه‌شان است. از این‌رو منطقه‌گرایی را طرحی دانسته‌اند که به بهترین وجه بیانگر یا تبلور بخش اراده و اهتمام دولت برای مقابله با آثار سیاسی جهانی شدن یعنی روند تضعیف دولت است. اما به اعتقاد نگارنده این نظریه حاوی نوعی پارادوکس برای وضعیت دولت است. از یک طرف منطقه‌گرایی و مشارکت در فرآیند پیشرو آن را نشانه تداوم قدرت دولت در مقابل روند تضعیف‌گر جهانی شدن می‌داند و از طرف دیگر با طرح اهمیت منطقه‌گرایی برای پیشبرد اهداف دولت بر ضعف دولت‌ها به وصف انفرادی در مقابل روندهای اقتصادی - فرهنگی موجود صحنه می‌گذارد، یعنی ناتوان شدن دولت را تأیید می‌کند. تعریف نگارنده از منطقه‌گرایی ناظر به «تعامل و تفاعل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی مجموعه‌ای از کشورهای واقع در یک حوزه جغرافیایی برای نیل به اهدافی که رسیدن به آنها از توان کشورها به تنهایی خارج است و یا مستلزم هزینه‌های فراوان است» می‌باشد. این تعامل یا منطقه‌گرایی به صورت یک پیوستار از صدر نازله تا صدر عالیله همکاری و همگرایی را دربرمی‌گیرد. اما ورود دولت در این فرآیند تعامل و تفاعل مستلزم فراهم آوردن یا کسب ظرفیت‌های خاصی است که در مجموع برای پیشبرد بروز، توسعه ملی از مجرای منطقه‌گرایی ضروری است. ❖

پی‌نوشت‌ها:

۱. به گفته: آیزیا برلین، چهار مقاله درباره آزادی، برگردان محمدعلی موحد، تهران: نشر خوارزمی، ۱۳۶۵،
۲. تعبیر ماکس وبر: رک ژولین فروند، جامعه‌شناسی ماکس وبر، برگردان عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: رایزن، ۱۳۶۸. و سیطره منطق کمیّت (پاورقی: به تعبیر رنه‌گنون، سیطره منطق کمیّت، برگردان ضیاءالدین دهشیری)
3. See, Bjorn Hettene et al (eds.), *Globalism and the New Regionalism*, Hampshire: Macmillan, 1999.
۴. حسین پوراحمد میبیدی، «روند جهانی شدن اقتصاد و ضرورت تقویت اصل چند جانبه‌گرایی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، پاییز ۷۹، صص ۷۷۹-۷۷۶
۵. رک، بیون هیتن، «جنبش دوگانه: بازار جهانی در برابر منطقه‌گرایی»، در رابرت دیبلو کاکس، رئالیسم نو چشم‌اندازی بر چند جانبه‌گرایی، برگردان مهدی رحمانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰،
6. See, Jean Grugel, *Regionalism across the North-South Divided*, Landon and NewYork: Routledge 1999.
7. Bjorn Hetten, *op.cit.*, p.7.
۸. عزت‌الله فولادوند، خرد در سیاست، تهران: طرح‌نو، ۱۳۷۶
۹. استوارت هوور، بازنگری در رابطه دین، فرهنگ و رسانه‌ها، برگردان مسعود آریایی‌نیا، تهران: سروش، ۱۳۸۲،
۱۰. رک مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات: قدرت هویت، برگردان حسن چادوشیان، تهران: طرح‌نو، ۱۳۸۰،
۱۱. حسین پوراحمد میبیدی، «جهانی شدن اقتصاد و منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، شماره ۱۵۶-۱۵۵،

۱۲. رک، جی.بی. مدیسون، «جهانی شدن چالش‌ها و فرصت‌ها»، برگردان محمود سلیمی، *فصلنامه راهبرد*، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۲۲.
۱۳. محمدمهدی بهکیش، *اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰، ص ۳۰.
۱۴. مانوئل کاستلز، *عصر اطلاعات جامعه شبکه‌ای*، برگردان جهان احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح‌نو، ۱۳۸۰، ص ۱۳۲.
۱۵. رک، اندرو ونیسنت، *نظریه‌های دولت*، برگردان حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
۱۶. همان، ص ۴۲.
17. See, Joel Migdal, *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World*, Princeton: Princeton University Press, 1988.
۱۸. چارلز تیلور، *هگل و جامعه‌ی مدرن*، برگردان منوچهر حقیقی‌راد، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص ۱۶۵.
۱۹. برتران بدیع، *دو دولت: قدرت و جامعه در غرب و در سرزمین‌های اسلامی*، برگردان احمد نقیب‌زاده، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰، ص ۱۳۹.
20. See Joel Migdal, *op.cit.*
21. See, Jeff Haynes, *Third World Politics*, Oxford: Black Well, 1996.
22. See, Christofer Claphan, *Third World Politics: An Introduction*, London: Routledge, 1985.
۲۳. البته دولت‌های توسعه‌گرا که شمار آنها در مقایسه با سایر دولت‌ها اندک است استثنایی است بر توصیفی که از لحاظ نظری و عملی از دولت‌های جنوب ارائه شد. این استثناء بیشتر از باب کاربست قدرت و سرکوب در راستای پیشبرد توسعه جامعه و توفیق آنها در این مسیر است.
24. See, Jeff Haynes. *op.cit.* also see P.W. Preston, *Development Theory: An Introduction*, Oxford: Black Well, 1996.
۲۵. رک. عادل عبدالمجید علی، «جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم»، برگردان سیداصغر قریشی، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، مرداد و شهریور ۷۹، شماره ۱۵۶-۱۵۵.
۲۶. رک مگ کور کودال و ریچارد فایر بردار، «جهانی شدن و حقوق بشر»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، اردیبهشت ۸۱، شماره ۱۷۶-۱۷۵، ص ۱۰۰.
۲۷. همان.
۲۸. همان.

۲۹. علیرضا سلطانی، «منطقه‌گرایی و تبیین روابط بین‌الملل»، *فصلنامه راهبرد، زمستان ۱۳۸۰*، شماره ۲۲،
۳۰. حسین پوراحمد میبدی، «جهانی شدن اقتصاد و منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، شماره ۱۵۶-۱۵۵، ص ۱۸۹
۳۱. بیون هتن، «جنبش دوگانه: بازار جهانی در برابر منطقه‌گرایی»، در رابرت دبلیو کاکس، *رنالیسم نو چشم‌اندازی بر چند جانبه‌گرایی*، برگردان مهدی رحمانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۲
۳۲. رک همان.
۳۳. حسین پوراحمد میبدی، «جهانی شدن اقتصاد و منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی، اقتصادی*، مرداد و شهریور ۷۹، شماره ۱۵۶-۱۵۵
34. See, Jean Grugel and Wil Hout, *op.cit.*
35. See, Bjorn Hetten, Andras Inotui (eds.), *Globalism and New Regionalism*, Hampshire: 1999.
۳۶. رک علیرضا سلطانی، پیشین.
37. See, Bjorn Hetten *op.cit.*
38. See Jean Grugel.*op.cit.*
۳۹. حسین پوراحمد میبدی، «روند جهانی شدن اقتصاد و ضرورت و تقویت اصل چند جانبه‌گرایی»، پیشین، ص ۷۷۹
40. See Jean Grugel, *op.cit.* pp.11-12.